جلسه 1593

سه شنبه 04/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تزاحم در واجبات ضمنیه بود. وجوهی ذکر شد برای اثبات قول مشهور که قواعد تزاحم در آن جاری می شود. که این وجوه را ما نپذیرفتیم.

آخرین وجه که مطرح می شود این هست که:

قد یخطر بالبال که اگر خطاب شرطیت در این دو شرط مثلا مثل وضوء وطهارت از خبث با هم تعارض بکنند چون مکلف عاجز هست از جمع بین هر دو، ودلیل می گوید که الصلاة لاتسقط بحال، طبعا دلیل توضأ لصلاتک با دلیل طهّر جسدک للصلاة تعارض می کنند. ممکن است کسی بگوید اگر یکی از این دو محتمل المزیة باشد بعینه، مثلا وضوء محتمل المزیة باشد بعینه، ولکن طهار ت از خبث محتمل المزیة نباشد، بلکه یا ملاکش مساوی است یا اضعف است. در این حال که دلیل داریم الصلاة لاتسقط بحال قطعا ملاک ضمنی در اجزاء وشرائط نماز ناقص در این حال هست. و محتمل نیست که ملاک ضمنی تعیینی در طهارت از خبث باشد. ولکن محتمل هست که ملاک ضمنی تعیینی در وضوء باشد. اطلاق خطاب طهّر جسدک للصلاة می شود معلوم السقوط، چون یقینا شرط تعیینی نیست، چون ملاک تعیینی قطعا ندارد. اصالة الاطلاق در خطاب شرطیت وضوء جاری می شود بلامعارض و اقتضاء می کند شرطیت تعیینیه او را.

اقول: این بیان به نظر ما ناتمام است، چرا؟ برای اینکه اطلاق شرطیت وضوء با اصل شرطیت طهارت از خبث در این حال مشکل دارد. ما علم داریم که طهارت از خبث ملاک تعیینی ندارد، اما اینکه شرط نیست ولو از باب تخییر، این را که نمی دانیم. پس علم به کذب اصل شرطیت طهارت از خبث در این حال و لو به نحو تخییر ما نداریم، شاید شرطیتش ولو به نحو تخییر در این حال ثابت باشد. ولکن محتمل نیست که وضوء شرطیت تعیینیه داشته باشد و طهارت از خبث شرطیت داشته باشد ولو به نحو تخییر. چون معنای شرطیت تعیینیه وضوء نفی شرطیت طهارت از خبث هست مطلقا، چه به نحو تعیین و چه به نحو تخییر. و لذا تعارض بین این دو خطاب مستقر است.

و اینکه مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر یکی از این دو خطاب شرطیت به نحو عموم بود و دیگری به نحو اطلاق، این خطاب شرطیت که به نحو عموم است را ما مقدم می کنیم. این مبتنی است بر این مبنای مشهور اصولی که در تعارض بین عام وضعی و مطلق مثل تعارض اکرم کل عالم با لاتکرم الفاسق که در عالم فاسق تعارض می کنند عام وضعی مقدم است.

ما این بیان را وفاقا لصاحب الکفایة نپذیرفتیم.

ولکن برفرض هم بپذیریم موردش در جائی است که تعارض بین عام و مطلق تعارض بالذات باشد. در تعارض بالعرض وجهی ندارد تقدیم عام بر مطلق. مثلا یکی خطاب می گوید اکرم کل عالم، یک خطاب دیگر می گوید تصدق علی الفقیر، ما علم اجمالی داریم که یا عالم فاسق تخصیص خورده است یا فقیر فاسق، تعارض بالعرض می شود بین این دو خطاب. علم خارجی به تخصیص احدهما که منشأ نمی شود که عام در اختلافش با مطلق اقوی ظهورا بشود. اینجا انصاف این است که آن ملاک تقدیم عام بر مطلق احساس نمی شود. از این بحث بگذریم.

راجع به تعارض در مورد واجبات ضمنیه که ما اختیار کردیم و گفتیم تزاحم در واجبات ضمنیه مرجعش به تعارض خطاب وجوب ضمنی این دو هست خلافا للمشهور، نکاتی برای تقدیم احد الخطابین الضمنیین ذکر می شود که برخی از آنها را عرض می کنم:

نکته اولی: این است که احد الخطابین الضمنیین مطلق باشد و دیگری مطلق نباشد مثلا دلیلش لبی باشد. مثل اینکه دلیل شرطیت استقرار در نماز، دلیل لبی است، دلیل لفظی ندارد. طبعا اگر تزاحم بشود بین استقرار در نماز و یک شرط دیگری که دلیل لفظی دارد، طبعا ما آن شرط آخر را که دلیل لفظی مطلق دارد باید مقدم بکنیم کما هو واضح.

نکته ثانیه: این است که مرحوم آقای خوئی فرموده است که اگر احد الخطابین به لسان لاصلاة بدونه باشد، ولی خطاب دوم نخیر، تعبیر نیست که لاصلاة بدونه. اینجا خطاب اول مقدم است. مثال زده، فرموده اگر امر دائر بشود بین مراعات قبله در نماز و مراعات قیام، قبله مقدم است. چرا؟ برای اینکه دلیل شرطیت استقبال قبله به لسان لاصلاة الا الی القبلة است، اما دلیل شرطیت قیام إذا قوی فلیقم هست. اینکه در برخی از روایات هست که لاصلاة لمن لم یقم صلبه فی الصلاة این ربطی به شرطیت قیام ندارد، اقامة الصلب یعنی راست بودن و منحنی نبودن چه در حال جلوس و چه در حال قیام. ولذا لاصلاة لمن لم یقم صلبه فی الصلاة دلیل بر شرطیت قیام نیست، دلیل بر شرطیت قیام إذا قوی فلیقم هست، وطبعا لاصلاة الا الی القبلة بر او مقدم است، چون لاصلاة الا الی القبلة می گوید این نمازی که رو به قبله نیست نماز نیست. حاکم است بر دلیل شرطیت قیام فی الصلاة. لاصلاة الا الی القبلة حاکم است بر دلیلی که می گوید إذا قوی فلیقم فی الصلاة.

اقول: به نظر ما این نکته درست نیست. چون این تعبیر که نفی صلاتیت می کند یکی از انحاء ارشاد به شرطیت و جزئیت است، مثل لاصلاة الا بفاتحة الکتاب. ظهور ندارد که بخواهد حاکم باشد عند التزاحم بر خطاب هایی مثل إذا قوی فلیقم.

سؤال وجواب: حکومت باید نظارت داشته باشد، لاصلاة الا الی القبلة ظهور ندارد در نظارت به إذا قوی فلیقم که بخواهد در فرض تزاحم با او بر او مقدم بشود.

نکته ثالثه: این است که مرحوم آقای خوئی فرموده: اگر امر دائر بشود بین اتیان جزء سابق و اتیان جزء لاحق، مثلا من یا باید قرائت در رکعت اولی را ترک کنم یا قرائت در رکعت ثانیه را، اینجا حفظ جزء سابق مقدم است. ولو باب باب تزاحم نیست، اما همان ملاک تقدیم اسبق زمانا در باب تزاحم در باب تعارض هم هست در واجبات ضمنیه. چون عرفا در رکعت اولی شما قادرید بر قرائت. إذا قدرت فاقرء شامل شما می شود. شما در رکعت اولی قرائت را مراعات کنید، در رکعت ثانیه می شوید عاجز از قرائت. خب عاجز از قرائت معذور است. اما اگر برعکس بکنید، خب شما در رکعت اولی قرائت را ترک کنید إذا قدرت فاقرء را عصیان کرده اید.

ویا شرط جزء سابق تزاحم بکند با شرط جزء لاحق. شرط جزء سابق مقدم است. مثلا تزاحم بشود بین قیام در رکعت اولی با قیام در رکعت ثانیه، خب إذا قوی فلیقم می گوید شما در رکعت اولی قادر بر قیام هستید چرا قیام را ترک می کنید. شما در رکعت اولی قیام کنید، در رکعت ثانیه می شوید عاجز از قیام، ومن لم یقدر علی القیام فلیصل جالسا شامل شما می شود. اما اگر عکس این عمل بکنید برخلاف إذا قوی فلیقم عمل کرده اید.

فرقی هم نمی کند این جزء سابق یا شرط جزء سابق رکن باشد یا رکن نباشد. گاهی شرط جزء سابق رکن نیست، مثل قیام در حال قرائت، ولی شرط جزء لاحق رکن است مثل قیام قیل از رکوع در رکعت آینده. تزاحم بشود بین قیام در حال قرائت در رکعت اولی با قیام قبل از رکوع در رکعت ثانیه. ایشان فرموده است که ما چکار داریم که کدامیک رکن است و کدامیک رکن نیست. مهم این است که در رکعت اولی ما مصداق إذا قوی فلیقم هستیم وظیفه مان قیام است. و در رکعت ثانیه قبل از رکوع دیگر ما نمی توانیم قیام کنیم، به ما می گویند یرکع جالسا.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی در فقه مورد بحث قرار گرفته است. صاحب عروه دارد که إذا قدر علی القیام فی بعض الرکعات دون الجمیع وجب أن یقوم الی أن یحدث العجز. نعم لو علم من حاله أنه لو قام اول الصلاة لم یدرک من الصلاة قائما الا رکعة، وإذا جلس اولا یقدر علی الرکعتین قائما، صاحب فرموده مثلا در نماز مغرب اگر امر دائر بشود که من رکعت اولی را بایستم رکعت ثانیه و ثالثه را باید نشسته نماز بخوانم، یا اگر رکعت اولی را بنشینم رکعت ثانیه و ثالثه را می توانم ایستاده نماز بخوانم، اینجا بعید نیست بگوئیم رکعت اولی را نشسته نماز بخوان، لایبعد وجوب تقدیم الجلوس، لکن لایترک الاحتیاط حینئذ بتکرار الصلاة. جمعی از اعلام مثل مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی فرموده اند در این فرض هم قیام متعین است، ما چکار داریم که اگر رکعت اولی را بنشینیم دو رکعت دیگر را می توانیم ایستاده نماز بخوانیم. مهم این است که در رکعت اولی ما مصداق إذا قوی فلیقم هستیم باید بایستیم.

مرحوم نائینی تفصیل داده بین رکن و غیر رکن، فرموده: لو دار الامر بین القیام الرکنی یعنی قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام قبل از رکوع و قیام غیر رکنی، قدّم القیام الرکنی قیام رکنی مقدم است ولو متأخر باشد. مثل قیام قبل از رکوع دوم مقدم است بر قیام در حال قرائت در رکعت اولی. بعد فرموده: و فیما عدا ذلک یتعین الاتیان بالمقدم مطلقا، بله اگر هر دور رکن بودند یا هر دو غیر رکن، آنجا ما هم معتقدیم که اقدم زمانا مقدم است.

به نظر ما الفاظی مثل إذا قوی که ناظر است به قدرت بدنی، إذا وجد الماء که ناظر است به وجدان تکوینی ماء، این عناوین مقتضی ترجیح به سبق زمانی است. اما عنوان إذا قدر نخیر. چطور؟ این را توضیح بدهیم:

ما قبلا هم عرض کردیم، یک وقت می گویند إذا قدرت فاشفع عند الامیر لحیاة زید، إذا قدرت فاشفع عند الامیر لحیاة عمرو. الان امیر حکم اعدام یا زندان زید را صادر کرد، یک ساعت دیگر من یقین دارم که حکم اعدام یا زندان عمرو را صادر خواهد کرد، و من بیش از یک شفاعت نزد امیر نمی توانم بکنم (اصلا وقت ملاقات بیش از یک بار بیشتر به من نمی دهند)، یا باید هنگام اجراء حکم اعدام زید بروم بگویم جناب امیر زید را به من ببخش، امیر هم می پذیرد، یا صبر کنم زید اعدام بشود و یک ساعت دیگر می دانم می توانم بروم و برای عمرو شفاعت بکنم. فرض کنید عمرو دوست نزدیک من است یا فرزند من است، (هیچ ترجیح شرعی ندارد ولی ترجیح عرفی دارد)، کدام عاقل مرا مستحق عقاب می دانند اگر بگویم حالا که من نمی توانم از هر دو شفاعت کنم بگذار قدرتم را بر شفاعت برای عمرو که فرزند خودم هست دوست نزدیک خودم هست مصرف بکنم؟ کدامیک از عقلاء می گویند تو ظالم هستی تو مستحق عقاب هستی، تو نافرمانی کردی از امر مولا؟ ابدا اینطور نیست.

اما اگر خطاب بگوید من وجد ماءا فتوضأ و من لم یجد ماءا فیتیمم، چه دو واجب استقلالی باشد مثل نماز ظهر و نماز عصر (که فرض ما این است که وجوب هر دو الان فعلی است) من اگر برای نماز ظهر وضوء بگیرم برای نماز عصر نمی توانم وضوئم را حفظ کنم باید تیمم کنم، واگر بخواهم برای نماز عصر وضوء داشته باشم باید برای نماز ظهر تیمم کنم، کدام عرف به من اجازه می دهد که الان تیمم کنم؟ من وجد ماءا فتوضأ و من لم یجد ماءا فیتیمم می گوید تو فاقد ماء نیستی برای چه تیمم می کنی؟ إذا قوی فلیقم یعنی قدرت بدنیه، خب قدرت بدنیه داری بر قیام در نماز ظهر، چرا در نماز ظهر می نشینی و می خواهی برای نماز عصر که می خواهی امام جماعت بشوی می گوئی برای نماز عصر قیامم را حفظ می کنم؟ نخیر، الان مصداق إذا قوی فلیقم هستید. اما بالوجدان در مثال شفاعت دیدید که هیچ عرفی الزام نمی کند در فرضی که هر دو تکلیف فعلی است که ما حتما باید اسبق زمانا را مقدم کنیم.

سؤال وجواب: اگر بگوید إذا کان لک لسان من در یکی از این دو زمان می توانمم سخن بگویم، خب الان می توانی سخن بگوئی برو بگو.

ما در مثال شفاعت هیچ برایمان روشن نیست کما علیه البحوث و علیه شیخنا الاستاذ که بگوئیم اسبق زمانا مقدم است. اما در مثال وضوء که موضوعش واجد الماء است یا قایم که موضوعش قوی است یعنی قادر بدنی است، نه تنها در دو نماز، بلکه در یک نماز هم همین را می گوئیم. می گویند آقا شما در رکعت اولی قادر بدنی هستی بر قیام، الان مصداق إذا قوی فلیقم هستی چرا در رکعت اولی قیام را ترک می کنی و به این امید که من در رکعت اولی نماز را نشسته بخوانم تا رکعت ثانیه و ثالثۀ نماز را بتوانم ایستاده بخوانم وجهی ندارد. مثل اینکه بگوئید من برای نماز صبح تیمم کنم آبم را بجگذارم برای نماز ظهر و عصر که دو نماز را با وضوء بخوانم. این صحیح است؟

پس برای ما از نظر مذاق فقهی و متشرعی در مثال من وجد ماءا فلیتوضأ، من کان قویا بدنا فلیقم واضح است که الان شما قادرید بر قیام بدنا باید قیام کنید، واجد الماء هستید باید وضوء بگیرید. وجهی ندارد که الان بخواهید با اینکه واجد الماء هستید تیمم کنید بگوئید این آب را بگذارم برای نماز ظهر و عصر، نماز صبح را با تیمم بخوانم که بتوانم دو نماز را با وضوء بخوانم. این چیزی که به ذهن ما می رسد عرفا این هست.

سؤال وجواب: ما البته خطاب إذا قدرت نداریم. ما دو مواجه هستیم با دو وجدان، نمی توانیم که تحکم کنیم بر وجدان خودمان. در مثال شفاعت پر واضح است که عقلاء لازم نمی دانند تقدیم شفاعت زید را، اگر کسی شفاعتش را برای عمرو ذخیره کرد عقلاء مستحق عقاب نمی دانند. اما در مثال وضوء وجدان فقهی ما می گوید الان شما واجد الماء هستید بروید وضوء بگیرید، در آینده هر چه نماز هم هست فاقد الماء بشوید با تیمم بخوانید دلیل فلم تجدوا ماءا فتیمموا شامل شما می شود. حالا این مطلبی است که به ذهن ما می آید شما تأمل بفرمائید.

مقتضای قاعده این است که در بحث تزاحم ما سبق زمانی را در دو باب مرجح می دانیم:

باب اول: در باب توارد دو دلیل بر هم.

مثل همان مثال دو شرط مخالف هم، یا دو اطاعت مخلوق. من قبل از اینکه منع حکومتی (بنابراینکه اطاعت قوانین حکومت واجب است) صادر شده بود در ضمن یک شرطی ملتزم شدم ارز خارجی به زید بفروشم، بعد منع دولتی آمد که خرید و فروش ارز دولتی به صورت آزاد ممنوع است. خب از نظر صناعتی همانطوری که آن شرط باید محلل حرام نباشد معصیة الخالق نباشد، اطاعت از قانون حکومت هم باید مصداق معصیة الخالق نباشد، لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق. امیرالمؤمنین هم به اهل مصر که نامه نوشت فرمود واطیعوه فیما وافق الحق.

خب سبق زمانی مرجح است.

اگر عوان ثانوی محرمی منطبق باشد مثل افساد و اخلال نظام، که آن حکم الله است. اما از حیث اینکه اطاعت قانون لازم است که می شود طاعة المخلوق، نه، قبلا من چون شرط در ضمن عقد بود که ارز خارجی بفروشم مقدم است.

یا دو شرط، دیروز در ضمن یک عقد لازم شرط کرده بودم که این هفته سفر بروم، امروز در ضمن یک عقد لازم دیگر شرط کردم که سفر نروم. خب شرط اول به قول مرحوم آقای حکیم عرفا مصداق شرطی است که محلل حرام نیست، چون در مقابلش چیزی نبود. امروز این شرط دوم می شود شرط محلل حرام، چون در مقابلش وجوب وفاء به شرط دیروز است.

مرحوم آقای خوئی هم در بحث حیض مشابه همین را فرموده است. زنی سه روز حیض شد، هفت روز پاک شد، دو مرتبه سه روز خون دید. شد سیزده روز. به قول آقای خوئی هر دو که نمی تواند حیض باشد، اگر هم سه روز اول و هم سه روز اخیر حیض باشد طهر می شود هفت روز، و حال اینکه اقل الطهر ده روز است. پس یا باید سه روز اول حیض باشد و یا سه روز اخیر. چون سه روز اول سبق زمانی دارد دلیل کل حمرة حیضٌ شامل آن می شود بلامانع. بعد دلیل می گوید پس این طهر بعد از آن باید کمتر از ده روز نباشد، شرعا حکم می شود به اینکه این خونی که در این سه روز اخیر دید استحاضه است. عکسش را هم می شد بگوئیم، اما خلاف ظهور ادله است که در اینجا عرفا آن اسبق زمان را مصداق خطاب حیضیة الدم الاحمر می دانند.

سؤال وجواب: این ادعای عرفی است. حالا آقای خوئی فرموده آن اسبق زمانا حاکم است. چون وقتی اسبق زمانا گفت الدم الاول الاحمر حیض اثر شرعی اش این است که فالدم الثانی استحاضة، اما اگر دلیل بگوید الدم الثانی حیض لازم عقلی اش این است که الدم الاول استحاضة. ما می گوئیم چطور شد که شما اینکه اگر دم اول حیض باشد پس دم ثانی استحاضه است این را اثر شرعی گرفتید، خب عکسش هم همین است، اگر دم ثانی حیض باشد چون باید بین دو حیض ده روز فاصله باشد این معنایش این استکه حکم شرعی این است که آن دم اول حیض نیست. فقط ترجیح به سبق زمانی یک مرجح عقلائی است در باب خطابین متواردین. یکی اینجاست.

باب دوم: در مواردی که عنوان تکوینی فقد ماء، قدرت بدنیه و امثال ذلک اخذ شده است. که عرفا می گویند اسبق زمانا مصداق من وجد ماءا فلیتوضأ یا إذا قوی فلیقم هست.

این مطلبی است که یخطر بالبال. ما اصرار نداریم بر این عرضمان. برخی با آن مخالف هستند، نقل هم کردیم آقای سیستانی هم که از فتاوایشان به دست می آید ظاهرش این است که در اینجا مرجح نمی دانند سبق زمانی را، بلکه مثل مرحوم نائینی رکن لاحق را بر غیر رکن سابق ترجیح می دهند. ولکن آنی که به نظر ما وفاقا للسید الخوئی می آید همین است که عرض کردیم.

در بحث تزاحم در واجبات ضمنیه فروعی است که ما در جزوه مطرح کردیم، ولکن چون این بحث طول کشید آنها را مطرح نمی کنیم.

### تنبیه ثانی:

تزاحم اقسامی دارد. تا کنون بحث ما در تزاحم امتثالی بود. اما تزاحم سه قسم دیگر هم دارد. تزاحم امتثالی قسم اول بود. تزاحم امتثالی این بود که دو تکلیف بود مربوط به دو فعل، ما عاجز شدیم اتفاقا از جمع بین این دو فعل. این بجثی بود که تا کنون داشتیم.

قسم دوم: تزاحم ملاکی: این است که دو ملاک در موضوع واحد جمع بشوند، یک ملاک اقتضاء کند وجوب آن را مثلا، ملاک دیگر اقتضاء کند ضد وجوب آن را، مثلا اقتضاء کند تحریم آن را. این می شود تزاحم ملاکی. تزاحم ملاکی مصبش فعل واحد است که می گویند نمی شود فعل واحد هم حرام باشد و هم واجب، و لکن چه کنیم که هم مصلحت در آن هست وهم مفسده. وگاهی تزاحم ملاکی بین مصلحت و مفسده نیست. اگر مصلحت ومفسده باشد خب مولا اقوی الملاکین را حساب می کند بر اساس آن حکم جعل می کند، اگر هم تساوی داشتند اباحه جعل می کند. اما گاهی تزاحم ملاک بین ملاک در فعل است و ملاک در حکم.

مثلا مسواک زدن مصلحت ملزمه دارد، اما اباحه آن هم مصلحت دارد، لولا أن اشق علی امتی لامرتهم بالسواک.

مثال دوم طلاق است. طلاق ربما یقال که طبق ابغض الحلال الطلاق مفسده ملزمه دارد، ولکن از طرف دیگر مانع دارد از تحریم آن. مصلحت ملزمه اقتضاء می کند که مولا آن را حلال کند. این هم می شود تزاحم ملاکی.

تزاحم سوم تزاحم حفظی است، تزاجم چهارم هم تزاحم احرازی است. که انشاءالله در جلسات آینده راجع به آن بحث می کنیم، وبعد وارد مباحث تعارض بین الادله می شویم انشاءالله.